

«تشخیص» در انتقاد

بدنبال مقاله‌های نوبه مشروحی که در شماره‌های نهم و دهم دوره جدید مجله موسیقی به «انتقاد موسیقی» و «شیوه‌های نقد موسیقی» اختصاص یافت، در این شماره مقاله دیگری در همین زمینه عرضه می‌شود. این مقاله ترجمه مقاله‌ایست که یکی از منتقدان موسیقی مشهور و معتبر اروپایی نوشته و حاوی نکاتیست که شاید «منتقدان» و «هنرمندان» ما را نیز بکار آید...

با توجه به مقاله‌هایی که قبلاً بچاپ رسیده‌است، خوانندگان خود پی خواهند برد که در این مقاله نوع «انتقاد روزنامه‌ای» مورد بحث است و نه «تقد علمی».

«تشخیص» در طبابت و در انتقاد

معمولاً نقد و انتقاد را در شمار هنرها جای می‌دهند ولی حق آن بود که آنرا در زمره علوم بشمار آورند. اما در اینصورت انتقاد هم، چون طب، از جمله علوم «مثبت و عقلی» (Sciences exactes) نمی‌تواند بود. هر منتقد، در اثر تماسی که با خوانندگان خود دارد، بزودی متوجه این نکته می‌گردد که عده‌ای از خوانندگان انتقادهای او بنوشته‌هایش ایمان دارند و عده‌ای دیگر ویرا احق‌ترین موجودات می‌دانند... بدین ترتیب منتقد با خوانندگانی سروکار دارد که از آن میان عده‌ای با او هم‌سلیقه هستند و عده دیگر نیستند.

مشتریان يك طبيیب نیز می خواهند که طبيیب درد آنها را بفهمد و بیاید؛ اگر طبيیب بیماری آنها را تشخیص ندهد، و یا بیماری دیگری در آنها بیاید، معمولاً از او روی برمی تازند و زبان بلامتش می کشایند (« این احق مدعیست که من زخم معده دارم در صورتی که من میدانم گلویم درد می کند!...») انتقاد چون طبابت مستلزم قابلیت «تشخیص» (Diagnostic) درست و خردمندانه است. مردم همانگونه که به طبيیب خود ایمان دارند به منتقد مورد علاقه شان نیز اطمینان می کنند. ممکنست شخصی به کنسرت بخصوصی نرفته باشد ولی میدانند که در این مورد با منتقد مورد اطمینانش هم عقیده است و پس از اینکه انتقاد او را خواند مثل اینست که خود در آن کنسرت حضور داشته است.

آهنگسازان غالباً روزنامه نویسان بدی هستند

اما اگر همان شخص مورد نظر در کنسرت حضور داشته باشد، پس از خواندن مقاله نقاد درباره همان کنسرت و پس از حصول اطمینان از اینکه با نقاد همفکر است، می خواهد بداند که «چرا آن کنسرت خوب، یا بد، بود». زیرا بدینگونه مسایلت در عین حال باهوش و خوش سلیقه قلمداد شود...

از این رهگذر، انتقاد کننده می تواند نفوذ و تأثیری داشته باشد. وی می تواند خواننده ای را که چون او فکر می کند نسبت بآشنایی که نمی شناسد علاقمند سازد و میل آشنایی با آثار دیگری را در او برانگیزد. انتقاد کننده ای که می خواهد انتقادش مؤثر افتد بایستی پیش از همه چیز معلومات و دانشی وسیع داشته باشد. این چنین نقادی بایستی عمیقاً با هنری که درباره اش سخن می گوید از نظر تاریخ، «استتیک» و علم الاجتماع آشنا باشد. ولی برعکس شاید آشنایی از نظر فنی ضروری نباشد. معمولاً هنرمندان به نقادانی که از هنرشان خرده می گیرند تلویحاً می گویند «گر تو بهتر می زنی بستان بز» این گفته البته احمقانه است. از چند مسورد

۱ - این گفته را شاید بتوان در مورد «انتقاد روزنامه ای» پذیرفت ولی در مورد «نقد علمی» بهیچوجه مصداق نمی یابد (به مقاله های «انتقاد موسیقی» و «شیوه های نقد موسیقی» در شماره ۱۰ و ۹ مجله موسیقی مراجعه فرمائید). م

استثنائی که بگذریم معمولاً آهنگسازانی که بکار انتقاد پرداخته اند کمتر در این کار توفیق یافته اند؛^۱ و هرچه بیشتر آهنگسازان جالبی بوده اند نقادان بی مایه تری از آب درآمده اند ... علت این امر بدون تردید آنست که نمی توان در عین حال قاضی و متهم بود.

نقاد بایستی آینده را پیش بینی کند

برعکس، ادیبی چون «ستاندال»^۲ که حتی يك نوت موسیقی نمی شناخت راجع باین هنرمطالبی بمراتب صحیحتر و ارزنده تر از بسیاری از موسیقی-دانان حرفه ای قرن گذشته نوشته که تا بامروز ارزش و اعتبار خود را حفظ کرده است.

منتقد خوب آنست که درباره هنر دوره خود چنان قضاوت کند که در آینده نیز مورد تأیید قرار گیرد. از همینروست که وی به پیشرفت هنر یاری می تواند کرد.

موجب تعجب است که بسیاری از منتقدان موسیقی هستند که به مکاتب مترقی دوره خود توجهی ندارند، بدون تردید می توان گفت که اینان نه فقط مشرثمیری نیستند بلکه مضر هم هستند. مفیدترین و مؤثرترین منتقدان آنانی هستند که بدانچه که اغلب «آما توره»ها مهر می ورزند علاقه دارند ولی در عین حال موسیقی معاصر را نیز دوست می دارند. آنانکه فقط بموسیقی معاصر علاقمندند غالباً ناشناس و گمنام می مانند.

بدون تردید منتقدی که در عین حال چاپک و وسکی و «وبرن»^۳ را اراج می گذارد و درمی یابد برای موسیقی مفیدتر از آهنگساز است که منحصرأ به «ستوکهاوزن»^۴ علاقه دارد و برآستی دیگر نمی تواند «شوپن» را تحمل کند ... منتقد نخستین می تواند وسیله ارتباط عامه مردم با عده معدود

۱ - آهنگسازانی چون «برلیوز» و «واگنر» را که منتقدان و نقادانی زبردست نیز بودند بایستی مواردی استثنائی شمرد.

۲ - نویسنده و ادیب فرانسوی بزرگ قرن گذشته که نوشته های جالبی درباره موسیقی و همچنین شرح احوال موزار و هایدن و روسینی نیز دارد.

۳ - آهنگساز مشهور و مترقی قرن بیستم از پیروان شیوه «آتونال».

۴ - یکی از «نوجو»ترین موسیقی دانان معاصر.

هواخواهان و هنرمندان موسیقی نو باشد، تحقیقات و آزمایش های آنان را برای خوانندگان نوشته های خود تجزیه و تحلیل نماید ولی هنگامی که آزمایش ها و تجسسات مزبور از جهت تحول طبیعی منحرف می گردند از آنان روی برتازد. تجربیات گذشته نشان می دهد که هر گونه تحول و استحاله ای وابسته بطرح و نقشه ای کلی است که هر روز متممی بدان افزوده می شود. قریحه و استعداد منتقد بایستی فورمهای فردا را از خلال فورمهای دیروز پیش بینی کند. یعنی در میان موسیقی امروز معتقدات هنری و «استیک» های بارور را از فورمهای عقیم و بی حاصل بازشناسد. از آن پس منتقد بایستی بیاری استعداد نویسنده کی و جرو بحث خود خواننده را با خود هم عقیده سازد و یا مطلب را، از راه توضیحات لازم، بدانسان بقبولاند. بدین ترتیب منتقد توفیق خواهد یافت که دسترسی بموسیقی معاصر را برای عامه مردم تسهیل نماید و از این راه سیر تحول هنری معاصر را تسریع کند.

پیدا است که آنچه گفتیم بالطبع به آثار جدید موسیقی مربوط می شود. ولی، برخلاف آنچه در زمینه تئاتر و ادبیات و نقاشی مشهود است، آثار جدید موسیقی بنسبت بسیار کمتری در کنسرتها ظاهر می شود. هشتاد درصد آثار موسیقی که در کنسرتها نواخته می شود آثاری «آشنا» هستند و اصلاً بهمین دلیل آنها را می نوازند. در این صورت منتقد فقط طرز اجرای این آثار را مورد بحث و تحلیل قرار می دهد. در اینجا هم منتقد ناگزیر است از دانش و معلومات خود کمک بخواهد. نه فقط بایستی به شنوندگان توضیح داد که فلان اثر را چگونه باید نواخت بلکه بایستی هنرمندان را نیز در این مورد مجاب نمود.

هنرمند بایستی منتقد را نه بچشم دشمنی بنگرد بلکه باید و براهمکاری بدانند که مورد احتیاج اوست. یک پیانیست، یک و بولونیست یا یک خواننده بایستی قسمت عمده زندگی خود را وقف تحصیلات کاملاً فنی یا تمرین جهت حفظ آنچه کسب کرده است بنماید.

کمک بموفقیت هنرمندان

و خدمت به استعداد هنری

ولی منتقد، برعکس، دانش و معلوماتی را که غالباً نوازنده فرصت

استثنائی که بگذریم معمولاً آهنگسازانی که بکار انتقاد پرداخته‌اند کمتر در این کار توفیق یافته‌اند^۱؛ و هرچه بیشتر آهنگسازان جالبی بوده‌اند نقادان بی‌مایه‌تری از آب درآمده‌اند... علت این امر بدون تردید آنست که نمی‌توان در عین حال قاضی و متهم بود.

نقاد بایستی آینده را پیش‌بینی کند

برعکس، ادیبی چون «ستاندال»^۲ که حتی يك نوت موسیقی نمی‌شناخت راجع باین هنر مطالبی بمراتب صحیح‌تر و ارزنده‌تر از بسیاری از موسیقی‌دانان حرفه‌ای قرن گذشته نوشته که تا با امروز ارزش و اعتبار خود را حفظ کرده است.

منتقد خوب آنست که درباره هنر دوره خود چنان قضاوت کند که در آینده نیز مورد تأیید قرار گیرد. از همینروست که وی به پیشرفت هنر یاری می‌تواند کرد.

موجب تعجب است که بسیاری از منتقدان موسیقی هستند که بمکاتب مترقی دوره خود توجهی ندارند، بدون تردید می‌توان گفت که اینان نه فقط مشرثمیری نیستند بلکه مضر هم هستند. مفیدترین و مؤثرترین منتقدان آنانی هستند که بدانچه که اغلب «آما تورا»ها مهر می‌ورزند علاقه دارند ولی در عین حال موسیقی معاصر را نیز دوست می‌دارند. آنانکه فقط بموسیقی معاصر علاقمندند غالباً ناشناس و گمنام می‌مانند.

بدون تردید منتقدی که در عین حال چایکو و سکی و «وبرن»^۳ را ارج می‌گذارد و درمی‌یابد برای موسیقی مفیدتر از آهنگساز است که منحصرأ به «ستو کهاوزن»^۴ علاقه دارد و برآستی دیگر نمی‌تواند «شوپن» را تحمل کند... منتقد نخستین می‌تواند وسیله ارتباط عامه مردم با عده معدود

۱ - آهنگسازانی چون «برلیوز» و «واگنر» را که منتقدان و نقادانی زبردست نیز بودند بایستی مواردی استثنائی شمرد.

۲ - نویسنده و ادیب فرانسوی بزرگ قرن گذشته که نوشته‌های جالبی درباره موسیقی و همچنین شرح احوال موزار و هایدن و روسینی نیز دارد.

۳ - آهنگساز مشهور و مترقی قرن بیستم از پیروان شیوه «آتونال».

۴ - یکی از «نوجو»ترین موسیقی‌دانان معاصر.

هواخواهان و هنرمندان موسیقی نو باشد، تحقیقات و آزمایش های آنان را برای خوانندگان نوشته های خود تجزیه و تحلیل نماید ولی هنگامی که آزمایش ها و تجسّسات مزبور از جهت تحول طبیعی منحرف می گردند از آنان روی برتازد. تجربیات گذشته نشان می دهد که هر گونه تحول و استحاله ای وابسته بطرح و نقشه ای کلی است که هر روز متممی بدان افزوده می شود. قریحه و استعداد منتقد بایستی فورمهای فردا را از خلال فورمهای دیروز پیش بینی کند. یعنی در میان موسیقی امروز معتقدات هنری و «استیک» های بارور را از فورمهای عقیم و بی حاصل بازشناسد. از آن پس منتقد بایستی بیاری استعداد نویسنده کی و جرو بحث خود خواننده را با خود هم عقیده سازد و با مطلب را، از راه توضیحات لازم، بدانسان بقبولاند. بدین ترتیب منتقد توفیق خواهد یافت که دسترسی بموسیقی معاصر را برای عامه مردم تسهیل نماید و از این راه سیر تحول هنری معاصر را تسریع کند.

پیدا است که آنچه گفتیم بالطبع به آثار جدید موسیقی مربوط می شود. ولی، برخلاف آنچه در زمینه تأثر و ادبیات و نقاشی مشهود است، آثار جدید موسیقی بنسبت بسیار کمتری در کنسرتها ظاهر می شود. هشتاد درصد آثار موسیقی که در کنسرتها نواخته می شود آثاری «آشنا» هستند و اصلاً بهمین دلیل آنها را می نوازند. در این صورت منتقد فقط طرز اجرای این آثار را مورد بحث و تحلیل قرار می دهد. در اینجا هم منتقد ناگزیر است از دانش و معلومات خود کمک بخواهد. نه فقط بایستی به شوندگان توضیح داد که فلان اثر را چگونه باید نواخت بلکه بایستی هنرمندان را نیز در این مورد مجاب نمود.

هنرمند بایستی منتقد را نه بچشم دشمنی بنگرد بلکه باید و براهمکاری بدانند که مورد احتیاج اوست. يك پیا نیست، يك و بولونیست یا يك خواننده بایستی قسمت عمده زندگی خود را وقف تحصیلات کاملاً فنی یا تمرین جهت حفظ آنچه کسب کرده است بنماید.

کمک بموفقیت هنرمندان

و خدمت به استعداد هنری

ولی منتقد، برعکس، دانش و معلوماتی را که غالباً نوازنده فرصت

کسب آنرا ندارد، بدست آورده است. وظیفه منتقد است که اثر موسیقی را آنچنانکه آهنگساز استنباط کرده و ساخته است، تشریح کند و خصوصیات سبک آنرا باستناد سنت‌های واقعی (ونه شیوه‌های محافظه کارانه) تجزیه و تحلیل نماید. ولی راهنمایی هنرمند نبایستی بیش از حد منجر بر نچسب و کدورت خاطر هنرمند گردد زیرا در این صورت منتقد در انجام کار و رسالت خود توفیقی نخواهد یافت. هنرمند نیز نبایستی از اینکه منتقد اجرای برخی از آثار را بدو توصیه نمی‌کند، یا برعکس ویرا با اجرای آثار دیگری ترغیب می‌نماید، رنجشی بدل راه دهد. منتقد چون طبیب بایستی روانشناس باشد؛ وظیفه اوست که نوع آثاری را که با طبع و روحیه هنرمند مناسبت‌راست «تشخیص» دهد. زیرا هنرمند «همه‌جانبه» و «همه فن حریف» وجود ندارد و ساختمان طبع هنرمند چنانست که غیرممکنست هنرمند و نوازنده بتواند این چنین «تشخیصی» را خود بکار بیند.

از آنچه گفتیم چنین برمی‌آید که مسؤولیت منتقد، چون طبیب، بسیار است. وی باید مراقب بلندپروازی قلم و استعداد نویسندگی خود باشد و کار تنقید را بجائی نرساند که نیش بی‌پی‌وای قلمش موجب دل‌سردی هنرمند گردد. با اینحال وی گاهی موظف است که عالماً و عامداً موجب دل‌سردی و شکست برخی «هنرمندان» گردد. زیرا بنفع بعضی از خود هنرمندانست که حرفه و پیشه خود را تغییر دهند... اینگونه هنرمندان ممکنست در زمینه فعالیت دیگری توفیقی بیشتر بدست آورند. این نکته هم گفتنی است که عامه مردم غالباً از نعمت داشتن قوه تشخیص و تمیز بسیار برخوردار است؛ منتقد می‌تواند موفقیت هنرمندی را تسهیل نماید یا بدان بیفزاید ولی هیچگاه نمی‌تواند چنین موفقیتی را برانگیزد. استعداد هنری را می‌توان یاری نمود ولی منتقد نمی‌تواند آنرا بیافریند.